



24 اکتوبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

قابل توجه جناب محترم دگروال خان آقا سعید!

دریک قسمت مقاله قبلی خود تحت عنوان "انگیزه های تخریب و اعمار مجدد منار نجات" متن سؤال انگیزی را مورد بررسی و نقد قرار دادم که آقای دگروال خان آقا سعید در کتاب خود "رازی را که فائق افشاء نکرد!" از قول دگروال عبدالرزاق خان لنگروال روایت کرده بود که گویا شهید داود خان در سال 1341 (ویا بزعم دیگر 1342) ضمن دیدار از ساختمان کمپ های جشن از دگروال موصوف که در آنوقت به رتبه "تورن" متصدی ساختمان یک کمپ در منطقه جشن بود، در مورد پیدا کردن قبر امیر حبیب الله کلکانی طالب معلومات گردیده بود. اینجانب در مقاله خود به ارتباط نقل قول مذکور به نکاتی اشاره کردم و سؤالاتی را مطرح نمودم که شک و تردید ها را در متن آن گفتار و انمود می ساخت. دیروز محترم خان آقا سعید بجای آنکه توضیحاتی پیرامون سؤالات مطروحه ارائه فرمایند، برعکس در صفحه "نظر سنجی" این پورتال مطالبی نوشتند که نه تنها نامربوط به موضوع بود، بلکه تاحدی زیاد شیوه تعرضی و افتراء آمیز داشت، با این عبارات:

اسم: خان آقا سعید محل سکونت: ویر جینیای امریکا تاریخ: 22.10.2016

«سایت محترم افغان جرمن آنلاين

قابل توجه محترم دوکتور سید عبدالله کاظم

از نوشته های شما بر می آید که در افغانستان به استثنای شما و کاکا زاده های شما سید قاسم رشتیا و میر محمد صدیق فرهنگ همه فرزندان وطن هیچ کاره و بیکاره بودند ارادت مند شما خان آقا سعید یکی از فرزندان افغانستان است که در تحت قیادت محمد داوود آن هم در زمانیکه وابستگان گرامی شما بی رحمانه شخصیت محمد داوود را در جامعه تخریب می نمودند نویسنده قیادت شان را پذیرفته بود برای این که آرزو های مقدس او را بر خلاف استاد و رهبر شما میر محمد صدیق فرهنگ ما اقدام نمودیم در باره عبدالرزاق خان ایشان از جمله فارغ تحصیلان 1330 شمسی از مکتب استحکام اردو بحیث متخصص سرکسازی فارغ و در اولین تشکیلات قوای کار در وزارت فوائد عامه در سال 1333 از طرف محمد داوود از اردو به قوای کار فرستاده شده بود به علاقه مندی خاصیکه محمد داوود در سرک سازی داشت عبد الرزاق توانسته بود در صداقت و پشت کار خود علاقه مندی خاص محمد داوود را جلب نماید و در سال های بیکاری اش بر خلاف شما و امسال شما او بر خدمت گذاری و وطن پرستی او یاد می نمود و هرگز برای این که رئیس انتصابی در یک موسسه قرار بگیرد در ضد خدمت گاران وطن برای کسب مقام دسیسه نکرد روزیکه او تقاعد و از دفتر خود خارج شد بجای اینکه سامان و لوازم دفتر را فروخته و بشهر دیگر پناه ببرد بعد از سقوط جمهوریت گوشه نشینی اختیار و پاکي جان به جان آفرین تسلیم کرد ایشان و همه وطن دوستان شاد باد. منار را با تمام بزرگی آن بشما و دوست دارانش می سپاریم بااحترام»

* * * *

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

برادر عزیز جناب دگروال خان آقا سعید!

با آنکه میکوشم از بحث های شخصی دوری گزینم، ولی گاه گاهی ایجاب میکند تا به جواب و توضیح بعضی مسائل پرداخته شود. در ارتباط با تبصره فوق شما که لطف نموده به توجه این ارادت مند رسانیده اید، اینک چند نکته را خدمت شما احتراماً بعرض میرسانم و امیدوار هستم از صراحت لهجه ام ناراحت نشوید:

محترماً! حساب «کاکا زاده هایم» اعی مرحومان سیدقاسم رشتیا و میرمحمد صدیق فرهنگ (پسران کاکای پدرم) از حساب من جدا است. با آنکه به همه بزرگان احترام دارم، ولی در قضایای وطن، طوریکه تا حال به اثبات رسانیده ام، استقلال رأی و اندیشه خود را حفظ کرده و کوشیده ام با آفاقیت و منطق موضوعات را تا حد امکان مورد بررسی قرار دهم. من از جمله کسانی هستم که به نقاط ضعف نظریات محترمان رشتیا و فرهنگ در نوشته های خود انگشت انتقاد گذاشته و نظر خود را در برابر نظر ایشان به وضاحت ابراز کرده و هیچگاه به لحاظ قرابت خانوادگی از بیان واقعیت ها طفره نرفته ام.

محترماً! شما مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ را «استاد و رهبر» من وانمود کرده اید که حقیقت ندارد. خوشبختانه در طول زندگی به غیر از استادان رسمی در ایام تحصیل، دیگر هیچ استاد و رهبر بزم شما نداشته ام و به همین دلیل بوده است که عضویت هیچ حزب سیاسی و حتی تنظیم جهادی را کسب نکرده و به حیث فعال حزبی از نظریات سازمانی هیچ گروه سیاسی پیروی نکرده ام، مگر آن حزبیکه یک عده استادان پوهنتون به شمول خودم در آغاز کودتای ثور تشکیل دادیم و به همین دلیل هم مدت 21 ماه در دوران تره کی - امین زندانی شدیم. فقط ارادتمندی من به شخصیت های تاریخ ساز کشور همچو اعلیحضرت احمدشاه بابا، امیر عبدالرحمن خان، غازی امان الله خان و شهید محمد داؤد خان است که بنام نامی شان افتخار میکنم و از تجارب و کارکردهای شان آموخته و می آموزم.

محترماً! متأسفم که شما بجای آنکه به سؤالات مندرج مقاله من در ارتباط با نقل قول خود از دگروال عبدالرزاق خان لنگریان بپردازید و به آن جواب ارائه دارید، برعکس از موضوع فرار و به حاشیه نامربوط به آن توأم با تعرض و افتراء پناه برده اید، چنانکه در مورد دگروال عبدالرزاق خان و شناخت او با شهید دارد خان نوشته اید: «او برخلاف شما و امسال [مثال] شما بر خدمت گذاری و وطن پرستی او یاد می نمود و هرگز برای این که رئیس انتصابی در یک مؤسسه قرار بگیرد، در ضد خدمت گاران وطن برای کسب مقام دسیسه نکرد...»

محترماً! لازم نمیدانم به گونه ای افتراء آمیز مثل شما به بحث بپردازم، اما چون جناب شما دامن همچو بحث را بالا کرده اید، ناگزیرم در مورد سوابق شما، نکاتی را مورد پرسش قرار دهم که مستند برویت تحریر خود شما میباشد، به زعم قدما که گفته اند:

کاسه چینی که صدا میکند +++ خود صفت خویش ادا میکند!

محترماً! باید خاطر نشان سازم که کتاب شما را تحت عنوان "رازی را که فائق افشاء نکرد!" خوانده ام و از اختلاف نظر شما با محترم غوث الدین فائق وزیر اسبق فواید عامه دوران جمهوری و یکی از شخصیت های مؤثر در کودتای 26 سرطان 1352 و در عین زمان شخصیکه شما را با وجود کوچکترین نقش در کودتا، جزء گروه خود معرفی و برای شما دو رتبه ترفیع را حاصل نمود، آگاهی دارم. نمیخواهم به ذکر جزئیات کتاب هر دوی شما در اینجا بپردازم، ولی فقط توجه را به

د پانوی شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولی

مختصر سوانح شما که در پستی کتاب به قلم خود شما نگاشته و چاپ شده است، جلب نماید تا خوانندگان عزیز این سایت به عمق یک واقعیت پی ببرند. شما در مختصر سوانح خود نوشته اید:

«خان آقا "سعید" فرزند حاجی محمد سعید خان در سال 1327 در قریه عزت خیل گلپهار ولایت کاپیسا متولد و به سال 1333 شامل مکتب ابتدائیه گلپهار، بعد از فراغت در سال 1340 درس خود را در مکتب متوسطه میرمسجدی خان ادامه داده و در سال 1343 به دوره پنجم مکتب ضابطان مستعجل شروع بدرس عسکری نمودم. در جوزای سال 1344 برتبه دریم بریدمن شامل خدمت در ریاست تعمیرات وزارت دفاع ملی شده و جهت ادامه تحصیلات عالی در سال 1346 شامل صنف دوم پوهنحی زرهدار حربی پوهنتون شده و در سال 1347 برتبه دوهم بریدمن ترفیع و از صنف نقلیه زرهدار فارغ و در قول اردوی پکتیا شامل خدمت گردیدم. در سال 1350 در پروژه چهار بستر اردو و بعد از مدت یکسال به فرقه 18 مزارشریف و شش ماه بعد به کندهار تبدیل شدم. در آغاز سال 1352 غرض اشتراک در مبارزات پارلمانی از مسلک عسکری استعفاء داده و از حوزه کوهستان برای وکالت دوره 14 ولسی جرگه خود را کاندید نمودم. در جریان مبارزات انتخاباتی، کودتای 26 سرطان رخداد که به اساس فرمان مرحوم سردار محمد داؤد خان رئیس دولت برتبه تورن تثبیت و به صفت یاور وزیر فوائد عامه [غوث الدین خان فائق - کاظم] مقرر شدم. بعد از مدتی از آنجا بدلاپی که در متن کتاب مطالعه خواهید نمود، برطرف شده و مدیر عمومی ترانسپورت میخانیک و چند روز بعد به صفت قوماندان یونت اول کانال ننگرهار عز تقرر حاصل کرده و در سال 1353 جکتورن شدم. در زمستان 1353 مدیرحفظ و مراقبت سرکهای کابل، بعد از آن به رتبه جکتورنی به وزارت دفاع ملی به پروژه پولی کلینیک بکار مشغول شدم. در سال 1358 با حفظ قدم جگرن و در سال 1359 برتبه دگرمن ترفیع نموده و الی سال 1362 در آن پروژه مصروف وظیفه بودم. در سال 1362 به ریاست لوژستیک اردو تبدیل شده و در سال 1364 به صفت معلم نظامی لیسۀ بغلان مرکزی مقرر و به سلسله ترفیعات سنوی دگروال و در تعینات 1367 به صفت قوماندان امنیه ولایت کاپیسا و از 1368 الی 1371 عضو خریداری ریاست عمومی لوژستیک وزارت داخله بودم و در سال 1372 بنابر تقاضای خودم به تقاعد سوق گردیدم.» (پایان) [تغییر رنگ در پراگراف اخیر از این قلم است]

محترماً! طوریکه از ورای مختصرسوانح وهمچنان از متن کتاب شما بر می آید، جناب شما بوسیله آقای فائق شامل لست گروپ کودتای 26 سرطان شده و بنابر ارتباط قومی که فائق را بعنوان «کاکا» خطاب میکردید، به حیث یاور موصوف مقرر شدید، ولی «برطرفی!» شما بر علاوه آنچه ذکر کرده اید، دلیلی مهم دیگری هم داشته است و آن بر میگردد به مخالفت جدی فائق با داکتر حسن شرق و گروپ پرچمی وابسته به او (تا حدیکه فائق نوار ثبت شده داکتر شرق را تهیه و به داؤد خان به حیث سند ارائه کرده بود که شرح آن در کتاب فائق آمده است). نظر به همین اختلافات ذات البینی، آقای شرق کوشید تا شما را به نحوی به خود جذب کند و از شما جهت اخذ اطلاعات مبنی بر فعالیت های فائق استفاده نماید. وقتی فائق از موضوع آگاه شد، شما را با وجود دوستی قدیمی فوری از کار برطرف کرد و آنگاه "رفیق!" جیلانی باختری (پرچمی) وزیر زراعت وقت بنا بر توصیه داکتر شرق شما را در آغوش گرفت و به پروژه کانال ننگرهار مقرر کرد. چنانکه شما به پاس همین نوع الطاف در کتاب خود در وصف «جلالتآب!» باختری به ارتباط موضوعات دیگر نوشته اید: «باختری صاحب واقعاً وزیر مدبری بودند. چنان ژست سیاسی از خود نشان دادند که من تا اکنون هم نمیتوانم

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

احترامی را که برای شان قبول کرده بودم، نادیده بگیرم و ضمن صحبت شان مرا متوجه ساختند که: "از جنجال و کشمکش تیر شوید و عوض آن سعی کنید که [با پرچمی هایی که از آنها در کتاب نام برده اید - کاظم] همکاری کرده و ماهوار یکصد نفر از عساکر خود را با اعاشه و یکنفر صاحب منصب و دیگر ضروریات را از طرف ریاست کانال تهیه داشته و بدسترس ما قرار دهید و بدون آنکه بودجه علیحده از طرف دولت در اختیار ما قرار گیرد [یک عمل غیرقانونی از نظر اداری]، تا دشت بگواه را آباد کنیم!!]" «...» (صفحه 87 کتاب شما) - [خود حدیث مفصل از این مجمل بخوان!]

محترماً! طوریکه از سوانح فوق الذکر شما برمی آید، جناب شما بعد از کودتای 7 ثور 1357 تا سقوط رژیم خلقی - پرچمی به بیشترین ترفیعات مهمه که در عسکری ارتقا از رتبه جگتورنی تا دگروالی میباشد و همچنان کار کردن در پست های مهم از جمله قوماندانی امنیه ولایت کاپیسا که در آنوقت یک مقام بسیار حساس محسوب می شد، طی همین دوره دست یافته بودید. در اینجا سؤال پیدا میشود که: چطور امکان دارد، شخصیکه با اشتراک در کودتای 26 سرطان به دو رتبه ترفیع نایل آمده باشد و اما بعد از سقوط رژیم جمهوری، نه به حیث وفادار به جمهوری مثل بعضی ها در همان روز و یا بعد از آن کشته و شهید شود و نه به زندان برود و نه از کار برطرف شود، بلکه برعکس مورد تفقد کودتا چیان ثور قرار گیرد و به ترفیعات مزید و مقامهای حساس در رژیم کمونیستی خلق و پرچم تا سقوط آن نائل آید، بر همچو شخص چه گمان وارد خواهد شد، جز آنکه او قبلاً از جمله کسانی مورد اعتماد کمونیست ها بوده باشد؟؟

مقصد از سؤال فوق آن نیست که شما را در جمله کمونیستهای خلقی و پرچمی حساب کرد، بلکه ادله آنست که شما به نحوی مورد حمایت و اعتماد یکی آنها قرار داشته اید و این واضح است که بر سر شما قبلاً بنا بر نزدیکی شما با داکتر صاحب حسن شرق و گروپ پرچمی شان دست کشیده شده بود و طوریکه خود شما تصریح کرده اید: «دکتر شرق با دکتور نعمت الله پژواک و غلام جیلانی باختری به حساب روشنفکری [!!] وجه مشترک داشتند» (صفحه 196 کتاب شما) و همین دست ها شما را در ادامه ماموریت تا ختم آن دوره منحوس به مقام نگهداشت و ارتقای رتبوی داد و به همین دلیل است که جناب شما تا حال به خاطر خواه و حمایتگر داکتر شرق مبدل شده اید. محتویات کتاب شما این رابطه را به وضاحت میرساند و نیز این گمان و حدس را که شاید در نوشتن آن کتاب دست آقای شرق نیز شریک باشد، تقویه میکند.

میدانم که جناب شما در گریز از اصل بحث و به حاشیه بردن دست بالا دارید و اما اگر خواستید سؤال مرا جواب بگوئید، خوش میشوم که چگونه شما تا آخر دوره کمونیست ها به مقام باقی ماندید، در حالیکه به اشتراک در کودتای 26 سرطان هنوز هم افتخار کرده و خود را جزء هواداران آن دوره حساب میکنید؟ این همان تاکتیکی است که آقای داکتر صاحب شرق همیشه با اظهار علاقمندی به شهید داؤد خان میخواست روی وابستگی های خود به سردمداران کودتای 7 ثور پرده بیندازد و به نام «جمهوریخواه» خود را بکوچه "حسن چپ" بزند.

محترم دگروال صاحب! احتراماً عرض میدارم که جواب شما هر چه باشد، آنرا به دقت خواهم خواند، ولی هیچ تبصره از من در زمینه نخواهید شنید. با ارادت داکتر سید عبدالله کاظم

پادداشت: اینکه محترم آقای حبیب مایار عین موضوع را از زبان مرحوم دگروال عبدالرزاق خان لنگریان شنیده است، جای شک نیست که شاید مرحومی این موضوع را با ده ها نفر دیگر نیز در میان گذاشته باشد. مقصد من انتقاد بر راویان (چه آقای مایار باشد یا شما) نیست، بلکه مشکل بر اصل روایت است که نظر به دلایلی متذکره در مقاله

صحت آنرا مورد شک و تردید قرار دادم. جای شک نخواهد بود که شخص مرحوم لنگریان آدم بسیارخوب و محترم بوده است، اما هستند اشخاصی محترمی که عادت به مبالغه و گزافه گوئی دارند و آنچه را در تصور و خیال شان می گذرد، فکر میکنند که یک واقعیت است و آنرا به حیث یک واقعیت به دیگران بیان میدارند. خداوند غریق رحمت کند استادی در مکتب داشتیم که در فرانسه در زمان جنگ عمومی دوم فزیک تحصیل میکرد و او عین مشکل را داشت. یکی از قصه های مشهور او بیادم است که بار ها در حضور شاگردان چنان به اطمینان خاطر بیان میکرد که گوئی عین حقیقت است. او می گفت که هنگام جنگ بین فرانسه و آلمان وقتی شهر پاریس در محاصره بود و هیچکس نمیتوانست از خط محاصر بیرون برود، فرانسوی ها عساکر را به روی گلوله توپ سوار کرده به آنطرف خط محاصره پرتاب میکردند تا اطلاعات را از آنطرف به داخل پاریس برسانند. مرحومی از این نوع قصه ها که ناشی از تصورات شان بود، زیاد داشت. البته مثالهای دیگر از خصوصیت همچو اشخاص فراوان در دست است. (پایان)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ